

## آفتاب

بقلم ع. ص. ش

چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید  
ز باغ عارض ساقی هزار لاله برآید

**مضمون** لطیف شاعرانه است که بزبان  
خواجه لسان الغیب گذشته شاید  
نکنه عرفانی هم در آن مرموز است که من از  
درکش قاصر هستم ولی غرض من همان صورت  
ظاهر بیت میباشد و مفهوم ساده لغوی آن مقصود  
من حقیقت و فکر به آفتاب است در اذهان بطور  
کلی حتی در تصور یک گوینده بزرگ فارسی زبان  
و خلیصها دیگر مانند او - از قبیل مولوی که گفته  
آفتاب آمد دلیل آفتاب  
گر دایلت باید از وی رو مناب

یا شیخ که بیت زیر منسوب به اوست  
در موسم زمستان سعدی دو چیز خواهد  
یا روی آفتابی یا آفتاب روئی  
یا وصال که راستی در سفته

شاهد آن بهتر که باشد بی نقای  
شاهد از خواهی جمال آفتاب

یا جامی که گمان میکنم خطاب به استاد معنوی  
خود سعدالدین کاشغری بیان حال مینماید  
دیدم پیری که زیر این چرخ کبود  
چون او دگری زبود خود پاک نبود  
بود آینه که عکس خورشید وجود  
جاوید در او بصورت اصل نمود

تصور نکنید اینچنین کلام فقط در تغزل استعمال شده  
یا در منظومه های عرفانی و فلسفی و بس خیر  
در مدیحه ائمه و پیشوایان مذهبی هم دیده میشود

که کلامه آفتاب باز بمیان آمده و گوینده سرانیده  
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین  
برورده کنار رسول خدا حسین

تعجب است که در ماده تاریخ سازی هم می بینیم  
شاعر توانسته از ذکر آفتاب خود داری نماید  
فکرش بطرف این کره نور کشیده شده و گفته  
از جهان رفت و دطل شدش تاریخ  
سایه تاریخ آفتاب شده!

نمونه هائی که نشان دادم البته ماخوذ از ادبیات  
فارسی است ولی در عربی نیز اینگونه مثالها  
بحد افراط پیدا میشود که تذکار آنها در مقاله ما  
مناسبت ندارد. فقط اینجا بایستی حق دوستی ادا  
نمایم و تذکر بدهم که یکی از همکاران من در دهلی  
با اینکه عرب قح و بفساد است تصادفاً نامش  
صلاح الدین خورشید است بدیهی است تسمیه  
خورشید یک اسم الهامی بوده وقت نام گذاری  
او سی و پنج سال پیش نظر بموضوع مقاله ما  
تحریر فیه ایس البته که الاسماء تنزل من السماء!!

ولی ببخشید اینها همه مقدمه چینی است —  
شیرین کاری به اصطلاح — برای معرفی اصل  
مطلب اینها همه جمله معترضه است میخوانستم  
بشما اینم اصلاً آفتاب با قوه متصوره انسان یک  
از قبسط نامرئی مطلوبی دارد چنانچه دیدید در

شعر در اغلب مورد استعمال بوده و بلکه مثل  
اینست ارباب ذوق و معرفت بی بهانه میگفتند  
لا اقل کلامه آفتاب را بشکل موثر و مرغوب در گفتار  
منظوم خود گجانند در هر صورت شکی نیست  
آفتاب از دوره های ماقبل تاریخ توجه بشری را  
بخود جلب کرده در سنتهای باستانی جهان

در هر یک بطرزی و از جنبه مخدوم حقیقت  
خورشید وصف شده البته شکی هم نیست این  
منبع شگفت نور و حرارت در کائنات مرئی بچشم  
آهنگ - ۱

امروز نیز از بسیاری جهات باعث اعجاب و تفکر  
 بنی آدم است شاید علمای ساینس دان هنوز  
 محققاً نمیتوانند راجع به مبداء توده عظیم روشنائی  
 که هزارها سال است موجود بوده و ظاهراً تمام  
 نشدنی است حکم قطعی بنما بند همینقدر محسوس  
 است که کلیتاً حیات در کره مسکونی ما اعم از  
 نبات و حیوان بستگی نزدیکی مستقیم با نور و  
 حرارت آفتاب دارد مشیت آفریدگار مطلق همچو  
 خواسته که بدون تماس با اشعه شمس بقای روئیدنی  
 و جانور ناممکن باشد ظاهراً همین نکته و درک  
 حقیقت عامل حیات بودن آفتاب است که بشر  
 اولیبه خود را از معتقداتی نسبت بخورشید ناچار  
 میدیده با نواقص اطلاعات علمی و فرهنگ او و  
 با تجربیات خیلی محدودش لابد در برابر بزرگترین  
 سرچشمه فیض و روشنائی مجبور میکشته کم  
 طاعت و عبادت خم نماید و بستایشانی قایل گردد.  
 ابوالحسن یغما که از شعرای متاخر است گویا  
 نظرش بهمان روزگاری است که میگورید  
 نگاه کن که نریزد دهی چو باد بدستم  
 فدای چشم تو ساقی بهوش باش که مستم  
 چنین که سجده برم بیحفاظ پیش جلال  
 بعالمی شده روشن که آفتاب پرستم  
 لطف کلام و زیبایی معنی البته پیشکش یغما

و مراعات تقویت مییابد از محصول کشت و  
 چراکه گله های گاو و گوسفند او بهر مند میکردند  
 و دست آخر بوسیله اینها همه زندگانی خود و  
 خانواده اش اداره و ناعین میشود و پایدار میماند.  
 پس تکلیف اوست تعظیم و تجلیل بمبداء اصلی تمام  
 این وسایط حیاتی بيموقع نیست اینجا یک حدسی  
 بزنیم آروزها اگر شور عشق در سر جنس دو یا  
 میافزاد بهر زبانی که گفتگو میکرد یقیناً مضمون  
 قطعه ذیل را میسروده  
 دست بر رو نهاد و سوخت مرا  
 آری آری چنین بود دستور  
 هر کجا او قدم بسوزاند  
 عکس خورشید از پس بلور!  
 که ضمناً هم ستایشی از آفتاب کرده باشد و هم  
 محبوبه مه لقای خود را ستوده!! در وصف عظمت  
 و شکوه آفتاب کتابها نوشته شده من هر قدر بخوام  
 آنها را اختصار نمایم باز نخواهم توانست درست  
 از عهده اش برایم اندازه خیلی کوچکی به دستان  
 میدهم که ببینید موضوع چقدر هنگفت و بی انتها  
 است — چند هفته قبل شماره شناسهای معتبر  
 دنیا لکه های آفتاب را تحت بازرسی در آورده اند  
 لکه ها ظاهراً هر چند سال یکبار در سطح خورشید  
 دیده میشوند تخمین زده اند رقبه یکی از این  
 کلهها ۵۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ میل مربع است با  
 بیست و سه بار بزرگتر از رقبه سطح دنیا!  
 تخمین هم زده اند ذراتی که از توده نور مستقیم  
 آفتاب در فضا جدا و پخش میگردد تا مسافتی لا اقل  
 نود و سه میلیون میل میرسد و ازان مرحله بعد  
 تحت تاثیر مقناطیس زمین واقع گشته بطرف  
 قطبهای شمال و جنوب کشیده میشود. آنجا در  
 ارتفاع پنجاه الی شصت هزار پا از صفحه ارض  
 بشکل روشنائیهای رنگارنگ در میاید موسوم به  
 آهنگ

ارورا *Aurora* و مرئی بصورت‌های مختلف — گاهی بطور پرده زرنگار با تلالوئی گاهی مانند باد بزن متشنعی و گاهی یکنوع آتشبازی مهیب عجیب و غریبی .

جل الخالق که این فقط منظره مختصر ساده از رموز آفرینش اوست اینجا کلام شیخ فیضی مالک الشعراى بزرگ هندوستان بیامد میآید میگوید

هر صبح دل فیض طلب میباید

در یوزه نور از دل شب میباید

ای ذره چرا بيسر و یا میگردی

در حضرت خورشید ادب میباید

رباعی دیگری هم منسوب به او میباشد در همین زمینه ها —

سلطان قضا که هفت منشور نوشت

طغرای سحر بر شب دیجور نوشت

روزیکه قلم نهاد بر لوح ازل

بر جبهه خورشید هوالنور نوشت

برخوردید به ایمان ثابت شاعر فیلسوف و

سیاستمدار معروف دربار اکبری به یکتا خالق

کاینات؟ خوب وقتی دانشمندان عالمقامی از قبیل

فیضی و دیگران معتقد اند آفتاب آن کرامت را

یافته که از آغاز آفرینش نور ازلی بر او تائید است

چه عجب اگر بنی نوع هزارها سال قبل افکار

واحساسات شدید تری در سینه خود پروراند و

عقایدی ابراز بدهد مطابق مضمون ذیل که

در باب که صبح عیش رخ بنمود است

خورشید در نور بدل بکشود است

بشکر بسفیده دم که پیشانی چرخ

در سجده خورشید غبار آلود است

پس با توجه بخلاق مطلق

کس بخورشید برستان نکند عیب اگر

رخ رخشان تو آرند بدعوی برهان

ازان گذشته در عصر خودمان و بلکه در همین

روزها ساینس دانهای اروپا بصرافت افتاده اند

برای تحصیل قوه بجهت استفاده بشر منبعی بدست

بیارند که هم تمام نشدنی باشد و هم در دسترس

هر گوشه از دنیا روی این قیاس فعلاً در فکر اند

بقول خودشان «غذای خدایان» ترتیب بدهند

میگویند «نباتات از هوا» در واقع از اشعه آفتاب —

غذائی که لازم دارند جلب مینمایند و در خود نگاه

میدارند و به این شکل همیشه ذخیره بزرگی از

مواد خوراکی در آنها موجود است انسان نباتات

را میخورد و از مخزن غذائیتی که آنجا جمع شده

زندگی خود را یا بیدار میدارد یا اینکه حیوانهایی

را میخورد که آنها نباتات را خورده اند و بوسیله

آنها (به تسلسل) انسان باز مابه الاحتیاج خودش

را فراهم میآرد برای زنده ماندن «بگفته اهل خبره

«نباتات کارخانه های غذا هستند و انبارهای

خوراکی برای جاندار» میگویند «وقتی میدانیم

عمده مقصود دسترسی بمواد حیاتی است یعنی نیروی

ماخوذ از آفتاب که در نباتات ذخیره شده چرا

مستقیماً از خود منبع اصلی قوه ضروری را تحصیل

نکنیم. رویهمرفته نباتات مگر چندر میشوند نیرو

انبار بنمایند در برابر مقادیر خیلی هنگفتی قوه که

از خورشید در فضا منتشر میشود» سپس میگویند

«اگر در این کار شگرف و خدمت بزرگ بخلاق

موفق شدیم و نقشه مان را از پیش بردیم شایسته

آدمیزاد است آنرا غذای خدایان بخواند!»

اعظمه تأمل فرمائید بینید آفتاب فکر بشر را

بروی چه خطی تحریک مینماید و بکجاها سوق

میدهد. ببینید این منبع هنگفت نور و نیرو اگر

فی الحقیقه آنطوریکه علماء در نظر دارند مورد استفاده انسان واقع گردد چه دنیای خوشی برای ما بوجود خواهد آورد و چه روزگار درخشانی در پیش خواهیم داشت. مکرر میکنم پس هیچ تعجب نیست که عظمت آفتاب با آن همه نور و خاصیت‌های حیات بخشش از دوره های خیلی باستانی مورد تکریم بشر باشد. یک نکته دایمیر دیگر هم اینست که خورشید مرکز کل تطهیر شناخته میشده چنانچه در جایی خوانده ام در ادبیات اوستائی ایران که نوشته «از برآمدن آفتاب سطح زمین و آبهای دریا و رود خانه‌ها و کلیه موجودات پاک میگردد» همه میدانیم که معطر بودن نور و حرارت آفتاب را شریعت مقدس اسلام نیز پذیرفته نوشته دیگری هم در نظرم هست باز از همان منبع باستانی ایرانی که میگوید «خورشید بواسطه اشعه خود نه فقط جهانرا روشن کند بلکه بوسیله حرارت هم غذای انسان و جانور را نضج دهد» مفهوم عبارت عیناً همان است که امروزه در قرن بیستم فکر غذای خدایان را تولید کرده! حالا خوب است بیک مسئله رجوع کنم که از زمان قدیم تا حالا خیلیها را بسوء تفاهم انداخته - یعنی خالق دانسته شدن آفتاب در دوره های دیربخت و حتی کنونی صرف نظر از عصرهای خیلی دور که بشر هنوز بحال بدویت بوده و بیروی از آئین و کیشی نمینموده بنی آدم هیچوقت مقام و صفات آفریدگاری را بخورشید نداده در ادبیات تمام ملل باستانی ایرانی و هندی و غیره آفتاب مظهر فروغ و نیرو شناخته شده نه چیزی دیگر نه چیزی بیشتر و بالاتر افکار شاعرانه آن زمانها را بنیستی مدرک عقیده و ایمان دانست - همان قسمی که مثلاً بغها در شعرش گفته «بعالمی شده روشن که آفتاب پرستم»

کلام منظوم و لطایف شعری غیر از معتقدات جدی است .

وقتی محسوس است که بدون حرارت و تابش آفتاب قوه ناعیه از کار میافتد و حیات نبات و حیوان ساقط میگردد آدم باذوقی طلیق اللسانی ولو دو هزار سال پیش زندگی میکرده طبعاً استفاده از مسئله مینماید و جلو تصور را رها میکند که به آسمان پرواز نهد او دیگر بکیفیات زمینی و مسئولیات ذهنی و معنوی تعلقند نیست در همچو حال و وضعیتی اگر نسبت به آفتاب احساسات ناموزونی از او شنیده شود دور از انصاف است - خاصه در عصر تجدد و تنویر افکار که خوانندگان معارف پرور آهنگ به آن مینازند - او را بهاد اعتراض بگیریم و ملامتش کنیم الفاظ و عبارات که تحت هیچجانب ذوقی و احساساتی بر زانش گذشته نیاستی بمعنی لغوی تعبیر شود .

بایا کانی که حق قدمت بما دارند حیف است بیبروتی نمائیم و وظیفه مدارا با بنی نوع را کنار گذاریم به بهانه اینکه میلان باطنی آنها پسند ما نیست! یا خوب است پوست کنده تر بگوییم - بجهت اینکه حرف آنها را فهمیده ایم!!

اولی نه ما مردمان عادی اگر حرف اسلاف باستانیمان را نفهمیده ایم طبقه سائسردان معاصر کاملاً بر رمز آفتاب پر برده که در صدد تدارک غذای خدایان میباشد و میخواهد وجهه تازه بدیعی بکلام سعدی بخشد که:

چنان پد خون کرم گشرد

که سیمرخ در قف روزی خورد

پس در برابر این معمای هیبت انگیز که علمای بزرگ قرن بیستم بجدو جهداند لافش یک راه حلی مفید برای زندگانی انسان کشف نمایند گناه اجداد ما چیست اگر گاهی از خاطر شان افکاری

تراش میکرده تا مانوس بذهن ماها چینیهای  
قدیم در باب لکه های آفتاب تحقیقاتی کرده بودند  
و اطلاعاتی داشتند که صدها سال بعد گلیلیو  
(Galileo) آنها را روی نقشه و کاغذ آورد و حقیقت  
آنها بدینا قبولاند بدیهی است پیش از گلیلیو حرف  
چینیها را در موضوع کلهای شمسی کسی نمیفهمید  
و مطبوع عقلا ننوده ولی حالا مسلم است آنها ستاره  
را درست فهمیده و حرف حساب میزدند .

نکنه شکفت دیگری مربوط به لکه ها است  
چنانچه میدانیم لکه ها تسلسل طوری تریباً هر  
دوازده سال یکبار بظهور میرسد محققین  
حدس میزنند شاید سنت مقدس معروف در عهد  
حضرت یوسف در مصر که دوره هفت ساه فراوانی  
و در عقبش هفت سال خشک سالی سختی پیش  
خواهد آمد ارتباطی با مدت بروز کلههای شمسی  
داشته حدس علماء چه حقیقت داشته باشد  
چه نه شکی نیست که بعضی کیفیات ارضی در تاثیر  
حوادث فلکی صورت میگیرد البته چون در نظام  
شمسی ما آفتاب بزرگترین و فیض بخش ترین موجود  
سمائی است . بلاشبه قضایائی که در سطح آن با در  
توده آن رخ میدهد نسبت بوقایع طبیعی روی زمین  
بی اثر نمیماند کلیتاً خصوصیات متعلق بکراه  
ثورانی خورشید بهت آور است خورشید که  
جای خود حقیقت هر ستاره ریزه نیز انسان  
را میبوت میسازد و خواهی نخواهی او را  
میدارد بسجده به بیشگاه قادر متعال و خالق کائنات  
بیایید پیشانی نیاز بخاک سائیده باکمال خضوع  
و خشوع باسعدی هم آواز شویم و بخوانیم  
برگ درختان سبز در نظر هوشیار  
هر ورقی دفتر است معرفت کردگار  
متاسفانه با اینکه صحیفه آرنش همیشه پیش چشم  
انسان باز است که بدیده دقت بتگرد و درس عبرت

بگیرد و آفریدگار را آنطوریکه باید و شاید بشناسد  
باز جنس دو پا خود را فراموش میکند و دم از  
ملت المملکی میزند جنگ و خونریزی و  
انقلابات ملی همه بلااستثنا نتیجه همین قسم  
فراموشکاریها است که بنی نوع را بستیزه باهمدیگر  
و بنابودی یکدیگر میکشاند ضمناً شکر خدا را  
که کشتار پنجساله جهانی بی پایان رسیده و امیدواریم  
فانجین امروزی چنانچه شیوه مرضیه خدا شناسان  
است و چنانچه هم سیاست عالیجنابانه ما همسایگان  
مقتضی است بفردا و پس فردا های ما تا قرون  
متمادی هرروز خوش بین تر باشند ما میخواهیم  
در پرتو ایمان بوحدانیت آفریدگار مطلق و ثابت در  
یکانگی و همکاری با همجواریان مسالمت جوی  
خیرخواه ما آفتاب سعادت و اقبال طرفین همیشه نابان  
بماند همیشه بدرخشد تا شاید غذای خدایان که  
مطمح نظر دانشمندان است زودتر تهیه و سفره اش  
بهن شود البته

دوات همه ز اتفاق خیزد  
بیدواتی از نفاق خیزد  
هر ذبشعوری میداند دست غیبی همیشه مددگار آن  
دسته خلق خدا است که من حیث المجموع طالب  
دیانت و سنن مطبوره اند نه جالب خیانت و قول  
زور توارث بعال و منال آبا و اجداد اساس  
فلسفه بشریت است توارث فی الواقع پس از دوره  
بدریت بشر یگانه حق خدا داده آدمیزاد پذیرفته  
شده که بین انسان و حیوان یک هابه الامتیاز  
سادتی همیشه موجود باشد والا تولید مثل کردن  
و چیزی برای او نگذاشتن و گذاشتن از گلو و خر  
هم میآید! بدین است میراث خدا داده  
ناوقنی مطلوب و مقدس است که در تصرف  
خودمان بماند و بدست دیگری نیفتد باه قوام  
و دوام انسانیت و ولایت حقیقی بسته بهمین حق  
آهنگ - ۵

کشیده ام لکه هائی ببینند چشم بوشی بفرمایند  
انسان جایز الخطا است همچنانکه کفهای شمی  
طبیعی است و بایستی بظهور برسد و دوره خود را  
بپایان برساند نظر بموضوع مقاله بيمناسبت نیست  
اشعاری از قصیده معروف امیرمعزی اینجا درج شود-

ایزلف و عارض تو بهم ابرو آفتاب  
با بوی مشک و رنگ بقم ابرو آفتاب  
گه ز رشک زلف تو و شرم عارضت  
باشند جنت حسرت و غم ابرو آفتاب  
ساحر شدی مگر که نمائی همی بسحر  
از رنگ و نقش و عقده و خم ابرو آفتاب  
بایسته آفرید و بدیع آفریدگار  
هم زلف و عارض تو بهم ابرو آفتاب  
تو همچو آفتابی و اسب تو همچو ابر  
دلها سپرده زیر قدم ابرو آفتاب  
چون نوشوی سوار بخدمت همی شوند  
اندر رکاب صدر عجم ابرو آفتاب

اولیه ما و شما و اخلاف ماها است بدون مراعات  
و احترام این رسم و قانون طبیعی شراعتندانه بقای  
همجواری غیر عملی خواهد بود ولی ما مطمئن  
هستیم دیگر آنروز پیش نیاید که حریف ظریفی  
مثلا در کره هریخ زیاد بود مقاله آفتاب و بيمناسبت  
همان مقوله هر صبح و شام بما زمینها پیغام بفرستد

ای کاه تو سیاه و دیگ تو سفید  
از آتش و آب هر دو ببریده امید

آن شسته نمیشود مگر از باران  
وین گرم نمیشود مگر از خورشید

اگر هم همچو صداها در فضا بیچد بنی آدم زمینی  
از قصد تهیه غذای خدایان باز نیاید و اعتنائی  
به پیامهای مریخی ندارد! در خاتمه از  
خوانندگان روشن فکر آهنگ خواهشمندم رحمی بقلم  
شکسته ام نمایند و با نره بین بصیرت که در دستشان  
هست هر جا در صورت آفتابی که در صفحات مجله

اخبار و نظریات رسمی

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

انذریان انفورمیشن جلع علوم انسانی



مجله مصوری است که هر دو هفته یکبار بزبان  
انگلیسی منتشر شده و حاوی فعالیت ها و اقدامات  
اساسی دولت هندوستان و حقایق و ارقام موود  
علاقه عموم میباشد.

این مجله از طرف انسر مخصوص اطلاعات  
حکومت هندوستان در دهلی نو منتشر میشود.